F1js1\_13980828-025\_mfeb.ir

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری

جلسة ۲۵

۲۸ آبان ۱۳۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

یک نکته‌ای در تکمیل بعضی از عرائض سابقم عرض کنم. ما یک عبارتی از مغنی ابن قدامه نقل کردیم در مورد اینکه زبیر بن بکار در کتاب نسب نقل کرده که: لا تلد لخمسین سنة الا العربیة و لا تلد لستین الا قرشیة و قال: ان هندا بنت ابی عبیدة بن عبدالله بن زمعة ولدت موسی بن عبدالله بن حسین[[1]](#footnote-1) بن حسن بن علی بن ابی طالب و لها ستون سنة.

در مورد این متن دو تا نکته هست. این متن را در تاریخ بغداد که از زبیر نقل می‌کند به این شکل نقل کرده:

قال ابو عبدالله الزبیر هندٌ بنت ابی عبیدة بن عبدالله بن زمعه حملت بموسی بن عبدالله بن حسن بن حسن بعد ستین سنة قال الزبیر سمعتُ علمائنا یقولون لا تحمل امرأةٌ بعد ستین سنة الا من قریش فلا بعد خمسین الا عربیة.

تاریخ بغداد چاپی که در سی دی جغرافیا هست، جلد ۱۳، صفحة ۲۸.

مراجعه کردم در چند تا مصدر دیگر همه شبیه همان عبارت مغنی ابن قدامه نقل کرده بودند. در تاریخ مدینة دمشق هست: ولدت هند بنت ابی عبیدة بن عبدالله بن زمعة موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب و لها ستون سنة و لا نعلم امرأة ولدت ستین سنة الا قرشیة.

در مقاتل الطالبیین از زبیر نقل می‌کند می‌گوید ولدته در ترجمة موسی بن عبدالله، می‌گوید ولدته الهند و لها ستون سنة، بعد با سلسلة سند از زبیر نقل می‌کند قال حدثنی عمّی مصعب انّ هنداً ولدت موسی و لها ستون سنة قال لا و ترد لستین الا لقرشیة و لا لخمسین الا عربیة.

در مقاتل الطالبیین صفحة ۳۳۳ است، در این مقاتلی که در برنامة کامپیوتری هست، یکی هم در اغانی جلد ۱۶، صفحة ۵۰۹ هم همین مطلب نقل شده. البته از زبیر این مطلب نقل شده. علی ای تقدیر ظاهراً آن عبارت تاریخ بغداد که بعد از ۶۰ سال بچه به دنیا آمده قابل اعتماد نیست، همان لستین سنة قابل اعتماد است.

نکتة دوم اینکه این ابی عبیدة بن عبدالله بن زمعة کی است؟ اوّل نگاه کردم بعضی جاها دیدم این ابی عبیدة بن عبدالله زمعه را با قید الاسدی، تاریخ مدینة دمشق، جلد ۱۲، صفحة ۳۹۸، و جلد ۱۵، صفحة ۲۰۳. اسدی قبیلة معروف به اسد از قریش نیستند. ولی بعد متوجه شدم که نه این آن اسد معروف نیست، این اسد مربوط به قریش است. همین مطلب هند بنت ابی عبیدة در تاریخ مدینة دمشق، جلد ۶۰، صفحة ۴۴۴ همین موسی بن عبدالله را ترجمه کرده. موسی بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابی طالب و أمّه هند بنت ابی عبیدة بن عبدالله بن زمعة بن الاسود بن مطلب بن اسدی بن عبدالله العزّا ابن قصی. این قصی بن کلاب بن مرّة بن کعب، از اجداد پیغمبر هست این قصی و از قبائل قریش هست. جاهای دیگر هم این مطلب هست که اشاره شده این اسدی هست.

این جالب است این هند بنت ابی عبیده در طبقات کبرای ابن سعد در ترجمة عبدالله محض. عبدالله محض، عبدالله بن حسن مثنی است، ترجمه که می‌کند می‌گوید ده تا به او نسبت می‌دهد می‌گوید و امهم کلهم هند بنت ابی عبیدة بن عبدالله بن زمعة بن اسود بن مطلب بن اسد بن عبدالعزّ بن قصی. طبقات کبرای ابن سعد، جلد ۵، صفحة ۳۸۶. جزء قریش هست.

یک نکتة جالبی این هست در التحفة الطیفة فی تاریخ المدینة یک مطلبی داشت که این هند کلاً، بعید است درست باشد، ولی در ترجمة محمد نفس زکیه. محمد نفس زکیه پسر عبدالله محض است. می‌گوید یقال ان امه و هی هند ابنة ابی عبیدة بن عبدالله بن زمعة الاسود الاسدی حملت به اربعة سنین. چهار سال حاملگی‌اش طول کشیده. همچین حرف‌هایی هم اینجا هست.

این هند احتمالاً یک زن خاصی بوده گاهی اوقات زن‌هایی که خاص می‌شوند مطالب خاص را به اینها نسبت می‌دهند. یک زن ویژه‌ای بوده هم کثیر الاولاد بوده هم موقع ۶۰ سالگی بچه به دنیا آورده آن وقت حرف‌های عجیب و غریب را که می‌خواهند نسبت بدهند. این یک مدلی است. فرض کنید الآن کرامت را که می‌خواهند نسبت بدهند به آقای بهجت نسبت می‌دهند چون کسی هست که تناسب دارد که کرامات و امثال اینها از ایشان صادر شده باشد. این خودش یک تناسب دارد.

مرحوم آقای خویی یک موقعی با مرحوم آقا سید علی خلخالی، با همدیگر اختلاف سلیقه داشتند. بینشان شکرآب بوده. آسید علی خلخالی پدر خانم مرحوم حاج آقا تقی قمی بود و حاج آقا تقی هم شاگرد آقای خویی. قرار می‌شود خانة حاج آقا تقی مرحوم آقای خویی و مرحوم آسید علی خلخالی با هم بنشینند و حرف‌هایشان را بزنند و قضیه تمام بشود. آقای خویی گلایه می‌کند که شنیدم که شما گفتید که مرجعیت آقای خویی شبیه فاتحه‌های عرب‌هاست. فاتحه‌های عرب‌ها شما دم در دویست نفر ایستادند، داخل که وارد می‌شوید هیچ خبری نیست. آسید علی خلخالی می‌گوید من یادم نمی‌آید همچین حرفی را زدم ولی به من می‌آید گفته باشم.

این هند یک زنی بوده یک ویژگی‌هایی داشته به او می‌آمده که چهار سال بچه نگه دارد. آن کسی که موقع ۶۰ سالگی بچه‌دار بشود به او می‌آید که اینجوری. اگر هم بخواهند جعل کنند به این نسبت می‌دادند یک چیزهای مجعول را به یک کسی که یک ویژگی خاصی داشته و یک زن خاصی بوده از.

شاگرد:

استاد: در مورد محمد می‌گوید. این را هم در ترجمة محمد دارد که یقال انهم حملت به اربع سنین.

شاگرد: آسید علی خلخالی آدم شوخی بوده؟

استاد: خیلی شوخ، فوق العاده شوخ بوده.

می‌گفت که مرحوم دکتر مدرسی بود در قم خیلی دکتر خوبی بود و خدا رحمتش کند خیلی دکتر زحمت‌کشی بود. حاج آقای ما می‌فرمود که این دکتر مدرسی به من حق حیات دارد. می‌گفت ما یک مریضی پیدا کردیم ما را بردند پیش حکیم‌های قدیمی او یک چیزهایی می‌داد هر کار، چیزهای تلخ بدمزه هیچ هم اثر نداشت. از روز اولی که پیش دکتر مدرسی رفتیم، یک کسی گفت چرا پیش دکتر مدرسی نمی‌برید؟ بردیم پیش دکتر مدرسی. از روز اولی که رفتیم پیش دکتر مدرسی مریضی شروع کرد به خوب شدن و مریضی ما تمام شد.

دکتر مدرسی شخصیت بالای داشت و به علما خیلی توجه داشت، در قم بود. گاهی اوقات با طب قدیمی درمان می‌کرد گاهی اوقات با طب جدید درمان می‌کرد خیلی آدم خوبی هم بود. یک آقایی مرید یک بنده خدایی بوده. آن بنده خدا پیش دکتر مدرسی برای درمان رفته بوده و درمانش مؤثر واقع نمی‌شود و او از دنیا می‌رود. آن آقا خیلی این طرف و آن طرف چیز می‌کرده که دکتر مدرسی به درد نمی‌خورد و از دکتر مدرسی خیلی بد می‌گفته. دکتر مدرسی یک جایی می‌گوید این آقا نمی‌داند که این بنده خدایی که پیش من آمد چه وضعی داشت، معده‌اش چجوری بود، بدنش چجوری بود. او اصلاً کسی نبود که بشود معالجه‌اش کرد دیگر شرایطش این نتوانستیم این را معالجه کنیم این شرایطش را که نقل نمی‌کند و فقط می‌آید از ما بد می‌گوید. اگر قرار فقط بد گفتن است من هم می‌گویم آقا چقدر زن این طرف و آن طرف صیغه می‌کند و چه می‌کند و فلان از این حرف‌ها به او هم می‌آید حالا چی بوده. چی بوده بهش می‌آمده نمی‌دانم. و افراد هم باور می‌کنند ما یک چنین چیزی را برایشان مذموم بگوییم.

گاهی اوقات بعضی افراد هستند که یک ویژگی‌هایی دارند که بهشان می‌آید یک چیزی برایشان بسازند.

این هند یک ویژگی خاصی داشته این چیز هم که خواستند جعل کنند در مورد این هند جعل کردند.

یک نکته‌ای هم، نکتة علمی است نه استطرادی است. این عبارتی که از مغنی ابن قدامه نقل کردم، مغنی ابن قدامه یکی از منابع تذکرة علامه است. علامه در تذکره بسیار از مغنی زیاد نقل می‌کند. در منتهی هم گاهی اوقات یک اشاراتی دارد. این عبارت را خیلی مختصر در تذکره آورده. یک اشارة خیلی اجمالی به این عبارت کرده. چون عبارت را کامل نیاورده، این مطلب مغنی ابن قدامه که به نظر من خیلی در این بحث مؤثر است. یکی از این مطالبی که در این عبارت هست جزء تعیین کننده‌ترین نکات این بحث هست. اصلاً در کلمات مورد توجه قرار نگرفته در نقل اقوال در کتاب موسوعة الفقه الاسلامی طبقاً لمذهب اهل بیت که آقای هاشمی زیر نظر ایشان هست در بحث یائسه ذیل حیض ببینید اصلاً این اختلاف اقوالی که در مغنی ابن قدامه هست نقل نکرده. خیلی هم تعجب است. با وجودی که مغنی ابن قدامه جزو منابع اصلی هست که باید مورد توجه می‌بوده. اصلاً اینجور چیزها را نقل نکرده و این مطلب خیلی در این بحث مهم است. البته می‌گوید ما بعداً بحثش را مفصل خواهیم آورد. قسمت بعدی‌اش را نگاه نکردم. ولی قسمتی که نقل اقوال می‌کند عبارت مغنی ابن قدامه را اصلاً نمی‌آورد.

کسانی که قائل هستند که سن یأس درش تفصیل هست. مرئة غیر قرشیه ۵۰ سال یائسه می‌شود. مرئة قرشیه ۶۰ سال یائسه می‌شود، استدلالشان این هست که ما دو دسته روایات داریم. یک دسته روایات به طور مطلق گفته در ۵۰ سالگی زن یائسه می‌شود. یک دسته روایات گفته در ۶۰ سالگی زن یائسه می‌شود. یک دسته روایات دیگر هم داریم تفصیل قائل شده بین ۵۰ سال و ۶۰ سال. این دستة دیگر به عنوان شاهد جمع تلقی می‌شود. چطور؟ چون این روایت مفصله دو قطعه دارد. یک قطعه‌اش می‌گوید ۵۰ سالگی در غیر قرشیه سن یأس است، یک قطعه‌اش می‌گوید در قرشیه ۶۰ سالگی سن یأس هست. قطعة اوّل که می‌گوید در غیر قرشیه ۵۰ سالگی سن یأس است نسبت به آن روایتی که گفته بود در ۶۰ سالگی سن یأس هست، اخص مطلق است. آن می‌گفت ۶۰ سالگی چه قرشیه باشد چه غیر قرشیه باشد. این می‌گوید در غیر قرشیه ۵۰ سالگی. غیر قرشیه از تحت آن خارج می‌شود. آن روایت ۶۰ سالگی اختصاص پیدا می‌کند به قرشیه. از آن طرف قطعة دوم روایت سوم ما که گفته بود در قرشیه ۶۰ سالگی سن یأس است. این نسبت به روایت ۵۰ سال اخص مطلق است. آن گفته بود ۵۰ سال چه قرشیه باشد چه غیر قرشیه سن یأس است. او می‌گوید که نه در قرشیه ۵۰ سال نیست، ۶۰ سال است. قطعة دوم روایت سوم می‌گوید در ۵۰ سالگی نیست، در ۶۰ سالگی هست. در جلسة قبل توضیح دادم که نیازی نیست برای شاهد جمع بودن که روایت سوم ما ۶۰ سال را تعیین کرده باشد. همین که روایت سوم ما می‌گوید در ۵۰ سالگی قرشیه یائسه نمی‌شود همین مقدار کافی هست برای اینکه روایتی که می‌گوید ۵۰ سالگی سن یأس است آن تخصیص بخورد. چون آن روایت می‌گوید ۵۰ سالگی سن یأس است به طور مطلق، قرشیه باشد یا غیر قرشیه. قطعة دوم آن روایت ولو مرسلة ابن ابی عمیر، مرسلة ابن ابی عمیر که ما آن را معتبر می‌دانیم آن می‌گوید که در مورد مرئة قرشیه ۵۰ سالگی سن یأس نیست پس مرئة قرشیه از روایت ۵۰ سال خارج می‌شود. از روایت ۵۰ سال که خارج شد تعارض بین روایت ۵۰ سال و روایت ۶۰ سال مرتفع می‌شود. دیگر لازم نیست بین ۵۰، روایتی که به طور مطلق ۵۰ سال را تعیین کرده بود با روایت ۶۰ سال بین این دو تا کاری بکنیم. همان روایت سوم با دو قطعه‌ای که دارد این مسئله را حل می‌کند. پس ما از کجا می‌گوییم مرئة قرشیه در ۶۰ سال یائسه می‌شود؟ نه به خاطر روایت سوم. به خاطر دستة دوم روایات. دستة دوم روایات که به‌طور مطلق ۶۰ سال را تعیین کرده بود، یک مشکل داشت. مشکل تعارض با دستة اول داشت، تعارضش را با دستة اوّل روایت طایفة ثالثه برطرف کرد. تعارض که برطرف شد روایت دستة دوم بلامعارض می‌شود، می‌شود به آن تمسک کرد. و هیچ یک از بحث‌های این بحث هم مبتنی بر بحث انقلاب نسبت و اینها هم نیست.

بحث انقلاب نسبت این است طائفة سوم ما دو قطعه ندارد. طائفة سوم ما فقط یک قطعه دارد. مثلاً طائفة سوم ما می‌گوید که مرئة قرشیه در ۶۰ سالگی حائض می‌شود اگر فقط این داشت. گفت مرئة قرشیه در ۶۰ سالگی یائسه می‌شود. اگر طائفة ثالثة ما این شکلی بود این بحث انقلاب نسبت بود. انقلاب نسبت این است، این طائفة ثالثه که گفته بود در ۶۰ سالگی قرشیه حائض می‌شود آن روایت ۵۰ سالگی را تخصیص می‌زند. ۵۰ سالگی اختصاص پیدا می‌کرد به غیر قرشیه بعد از تخصیص پیدا کردن آن روایت دستة اوّل بعد از تخصیص به وسیلة دستة سوم، دستة دوم را تخصیص می‌زند. تخصیص دستة دوم در انقلاب نسبت به وسیلة دستة اوّل است نه به وسیلة دستة سوم.

بنابراین بحث انقلاب نسبت مشکلاتش این هست که حالا آیا تخصیص بخورد ظهورش تغییر می‌کند، تغییر نمی‌کند، ملاک ظهور حجت هست، ظهور حجت نیست، مخصص ما باید قبل از انقلاب نسبت ملاحظه بشود یا بعد از انقلاب و این بحث‌ها. ما در بحث شاهد جمع مخصص ما چیزی هست که هیچگونه تخصیصی بر آن وارد نشده. مخصص ما دلیلی هست که از همان اوّل مخصص است. آن روایت دستة سوم که مخصص می‌خواهیم قرار بدهیم، آن روایت دستة سوم نه قطعة اوّلش، نه قطعة دومش، نه قطعه‌ای که می‌گوید در غیر قرشیه ۵۰ سال ملاک است، نه قطعة دومش که می‌گوید در قرشیه ۶۰ سال ملاک است، هیچ یک از اینها تخصیص که می‌خواهند بزنند اوّل به آن تخصیص وارد نشده بعد از تخصیص می‌خواهند تخصیص بزنند. از همان اوّل کار دارند تخصیص می‌زنند. تخصیص که زدند دعوای بین روایت اوّل و دوم را حل می‌کنند. نه اینکه روایت اوّل بعد از اینکه به وسیلة روایت دستة سوم تخصیص خورد خودش می‌آید روایت دستة دوم را می‌خواهد تخصیص بزند و مشکل تعارضش را با روایت دستة دوم به این طریق بخواهیم حل کنیم که بحث انقلاب نسبت باشد.

بحث ما اینجا بحث شاهد جمع است نه بحث انقلاب نسبت. در کلام مرحوم آقای خویی اینجا بحث هر دو وجه را ذکر شده. هم انقلاب نسبت ذکر شده هم شاهد جمع ذکر شده. مرحوم آقای خویی انقلاب نسبت را قبول دارند روی همین جهت هر دو را ذکر کردند. ولی اصلاً نیازی نبود، این بحث انقلاب نسبت اینجا نیست. البته قبل از مرحوم آقای خویی، مرحوم فاضل نراقی هم در مستند با تقریب انقلاب نسبت خواسته مشکل را حل کند. مراجعه کنید به مستند مرحوم نراقی. به نظر می‌رسد که اینجا بحث، بحث انقلاب نسبت نیست. بحث شاهد جمع است که در شاهد جمع آن مشکلاتی که در انقلاب نسبت مطرح است اصلاً مطرح نیست. شاهد جمع یک سری اشکالات دارد که در انقلاب نسبت هم هست. انقلاب نسبت یک اشکالات خاص دارد که آن اشکالات خاصش را کار نداریم.

شاهد جمع یک اشکالات اختصاصی دارد. یعنی اشکالاتی که بحث شاهد جمع اشکالاتی دارد که در بحث انقلاب نسبت نمی‌آید.

انقلاب نسبت یک اشکالات اختصاصی دارد ما به آن اشکالات اختصاصی انقلاب نسبت کار نداریم. یک اشکالاتی وجود دارد که این هم در انقلاب نسبت این اشکال وجود دارد هم در شاهد جمع. ما آن اشکال را می‌خواهیم طرح کنیم و در موردشان صحبت کنیم.

بنابراین همة آقایان که شاهد جمع را قبول دارند چه انقلاب نسبت را قبول داشته باشند چه نداشته باشند باید این مشکلی که عرض می‌کنیم را حل کنند.

ما در بحث تخصیص، تخصیص اکثر قبیح، روشن است. حاج آقا این اشکال را طرح می‌فرمایند. ایشان می‌فرمایند که نه تنها تخصیص اکثر قبیح است، تخصیص مساوی هم قبیح است، عرفی نیست. عرف متعارف تخصیص که می‌زند یک مقدار کمی از یک دلیل را تخصیص بزند، بگویند که ده نفر از شما الا پنج نفرتان بیایید اینجور تعبیر نمی‌کنند. می‌گویند پنج نفرتان بیایید. اینکه بخواهند به نحو تخصیص بزنند نصف افراد را خارج کنند این عبارت عرفی نیست.

اشکال این هست که به‌طور کلی، بحث در ما نحن فیه نیست، بحث در کل موارد شاهد جمع و انقلاب نسبت است.

در مثالی که اکرم العلماء مثلاً. یک اکرم العلمایی داریم، یک دلیل لا یجب اکرام العلماء. از آن طرف یک دلیل ثالثی داریم می‌گوید یجب اکرام العلماء اذا کانوا سادات و لا یجب اکرام العلما اذا لم یکونوا السادات مثلاً. یک همچین دلیل سومی هم داریم که تفصیل قائل شدند.

اینکه علما را دو دسته کردیم، یک دسته سادات یک دسته غیر سادات. یا سادات بیشتر هستند، یا غیر سادات بیشتر هستند یا مساوی هستند. از این سه حال که خارج نیست.

اگر سادات بیشتر باشند لایجب اکرام العلماء سادات را از تحت آن خارج کنید. فرض این است که دلیل سوم ما گفته بود یجب اکرام عالم الهاشمی. هاشمی که بیشتر علما را شامل می‌شود می‌خواهید از تحت لا یجب اکرام العلماء خارج کنید. تخصیص اکثر پیش می‌آید. از آن طرف ممکن است غیر هاشمی بیشتر باشد. آن دلیلی که می‌خواهد از تحت یجب اکرام العلماء غیر هاشمی را خارج کند و آن را به هاشمی تخصیص بزند آن اشکال دارد، چون فرض این است که غیر هاشمی بیشتر علما را تشکیل می‌دهند، تخصیص اکثر پیش می‌آید.

اگر اینها مساوی باشند. مساوی باشند در هر دو اشکال هست. یعنی اکرم العلماء را شما نصفش را می‌خواهید خارج کنید، غیر هاشمی‌ها را. لا تکرم العلماء را هم نصفش را می‌خواهید خارج کنید، هاشمی‌ها را. بنابراین در هر دو تخصیص اشکال وجود دارد که این اشکالی که در شاهد جمع هست.

عین همین اشکال را هم در انقلاب نسبت می‌شود تصویر کرد. عین همین بحث‌ها در انقلاب نسبت دقیقاً وارد می‌شود که یا در یکی از این ادله اشکال هست تخصیص‌هاست یا در هر دو تخصیص اشکال هست. این را چجوری می‌خواهیم حل کنیم؟

حاج آقا به خاطر این اشکال هم شاهد جمع و هم انقلاب نسبت را در عمومات نمی‌پذیرند. اشکال مستحکمی است و در عمومات جواب ندارد. ولی در مواردی که ما مطلق و مقید باشد در آنجا می‌توانیم این مطلب را پیاده کنیم، چون در مطلق و مقید یکی از راه‌حل‌های حمل مطلق بر مقید این هست که بگوییم متکلم در هنگامی که مطلق را بیان می‌کرده در مقام بیان نبوده. متکلمی که در مقام بیان نباشد ممکن است مطلقی به کار ببرد که این مطلق مراد واقعی‌اش افراد خاصی باشد ولی چون متکلم در مقام بیان نیست قیدی که با آن قید اکثر افراد خارج می‌شوند از تحت دلیل ذکر نکند. فرض کنید بنده خدا ناراحتی قلبی دارد. می‌گوید من قلبم ناراحت هست. می‌گوید باید دکتر مراجعه کنی. این دکتر مراجعه کنی یک موقع در مقام بیان این است که همینجوری خوب نمی‌شوی باید دکتر بروی، همینجوری نشستی که چی؟ حالا آن دکتری که شمایی که ناراحتی قلبی دارید چون در مقام بیان نیست ممکن است مراد دکتر متخصص قلب باشد. دکتر متخصص قلب نسبت به کل دکترها جماعت کمی را تشکیل می‌دهد. اکثر دکترها، دکترهای غیر متخصص قلب هستند.

شاگرد:

استاد: نه بدلی و شمولی‌اش فرقی ندارد. بدلیت و شمولیت اگر در مقام بیان باشد فرض کنید می‌گویم که در مقام بیان هست باید به فقرا کمک کرد. به فقرا کمک کرد ممکن است آن مراد من این باشد فقرا با یک شرایطی کمک کردنش. فقیری که امامی هست باید به او کمک کرد. امامی بودن، فقرا اکثرشان غیر امامی است ولی من در مقام بیان این نیستم که قید و قیود این را بیان کنم که کدام فقرا را باید به آنها کمک کرد؟ و این مهم نیست، این شمولی است حالا یا بدلی باشد. مهم این است که در مقام بیان باشد یا در مقام بیان نباشد.

حاج آقا می‌فرمایند اگر متکلم در مقام بیان نباشد یک دلیل گفته اکرم العالم. یک دلیلش گفته لا یجب اکرام العالم. دلیل اکرم العالم ممکن است واقعاً عالم هاشمی واجب الاکرام باشد. ولی چون در مقام بیان نیست قید هاشمی بودن را ذکر نکرده. و مانعی ندارد اگر همة اکثر علما غیر هاشمی باشند و با مقید کردن اکرم العلماء به هاشمی اکثرشان خارج بشوند، چون در مقام بیان نیست مانعی ندارد.

از آن طرف لا تکرم العالم هم همینجور. این یک راه حلی هست که می‌توانیم با این راه‌حل احیاناً مشکل را حل کنیم.

یک نکته‌ای را ضمیمه کنم، اینکه شرط این پاسخ حاج آقا این هست که احتمال اینکه متکلم اصلاً در مقام بیان نباشد برود. اینکه متکلم هیچ در مقام بیان حد و حدود نباشد این احتمال را بتوانیم بدهیم. اینجور نیست که حاج آقا نمی‌خواهند بحث شاهد جمع و بحث انقلاب نسبت را به‌طور کلی مشکله‌اش را حل کنند. بحث ایشان این هست که این خودش یک راه‌حلی است. اگر ما بتوانیم به وسیلة این شاهد جمع آن دو روایتی که به حسب ظاهر متکلم در مقام بیان هست آن ظهور بدوی روایت در اینکه متکلم در مقام بیان است را بتوانیم رفعیت کنیم. این یک راه حلی است. ولی بعضی وقت‌ها آن روایت‌هایی که مطلق هست نه اینکه ظهور دارد در مقام بیان است، یک چیزی شبیه نصوصیت دارد. اگر روایت اوّل ما کالنص باشد یا ظهور بسیار قوی داشته باشد در اینکه متکلم در مقام بیان هست، دیگر نمی‌توانیم این راه‌حلی که حاج آقا مطرح فرمودند آن را مطرح کنیم. و ما نحن فیه از آن قسم است.

روایت عبدالله بن حجاج آمده می‌گوید که ثلاثٌ یتزوجن علی کل حال. سه گروه زن‌ها هستند که علی ای تقدیر حق ازدواج دارند. یک گروه یائسه را ذکر می‌کند. اللائی لا تحیض و مثلهن لا تحیض و هی فی سن من لا تحیض.

سؤال می‌کند حد این مطلب چه شکلی است؟ حد این مطلب آن بنده خدایی که سؤال می‌کند می‌خواهد یک مسئلة علمی سؤال کند هیچ نمی‌خواهد در مقام عمل این را عمل کند. مطلب علمی که نمی‌خواهد سؤال کند. لااقل افراد متعارف را می‌خواهد بیان کند. یک موقعی یک قید خاصی وجود دارد. یک قیدی که در یک فرد نادری آن قید وجود دارد، آنها بگوییم متکلم در مقام بیان تبصره‌ها و استثناهای افراد نادری که وجود دارد نیست. آن یک حرفی. ولی اگر قرار باشد نه، حکم افراد متعارف هم از این دلیل نخواهد استفاده بشود این خیلی خیلی خلاف ظاهر است. ما دو تا روایت عبدالرحمن بن حجاج داریم. در ما نحن فیه که بحث را می‌خواهیم پیش بیاوریم اینجا از آن تشقیق شقوقاتی که ما مطرح می‌کردیم این روشن است که قرشیه نسبت به کل زن‌ها کمتر است. به خاطر همین هم هست که در روایت ابن ابی عمیر قرشیه را استثناء کرده. گفته المرأة اذا بلغت خمسین سنة لم تر حمرة الا ان تکون امرأة من قریش. هم خارجاً ما می‌دانیم که زن‌های قرشیه اقلیت زن‌ها را تشکیل می‌دهند هم خود همین روایتی که امرئة قرشیه را استثناء کرده خودش هم مشخص است این هست که امرئة قرشیه حداقل زن‌هایی هست که جمعیت کمی از زن‌ها قرشی هستند. اکثر زن‌ها غیر قرشیه هستند.

شاگرد: این تعداد کل مهم است یا کثیر بودن؟

استاد: نسبت به کل، نسبت به مطلقات در نظر می‌گیریم. نسبت به آن که دارد تخصیص می‌زند.

بنابراین حکم مرئة قرشیه را شارع بیان نکرده باشد آن خیلی مهم نیست. مرئة قرشیه یک مرئة خاصی هست و این هم که تا ۶۰ سال یائسگی‌اش طول بکشد و امثال اینها محل ابتلا باشد آن هم نادر است. چون حتی در مورد مرئة قرشیه هم غالباً قبل از ۵۰ سال اصلاً خون حیض قطع می‌شود، اینقدر محل ابتلا پیش نمی‌آید یک خون مرددی پیش بیاید که مردد باشد که حیض هست یا حیض نیست امثال اینها. خودشان یک فرد نادری هست که در بین ۵۰ سال و ۶۰ سال مرئة قرشیه خون ببیند آن خیلی نادر است. اینکه روایت حکم مرئة قرشیه را بیان نکرده باشد اشکالی ندارد. حکم مرئة قرشیه را بیان نکرده باشد خیلی مستبعد نیست.

یک نکته‌ای دارد جلسة بعد عرض می‌کنم.

بحث این هست که روایتی که ۶۰ سال را آورده ما بگوییم این روایت ۶۰ سال مرادش خصوص قرشیه بوده. و هیچ قرشیه بودن را ذکر نکرده باشد. یعنی اکثریت فقط حکم یک صورت نادر نادر را می‌خواهد بیان کند.

بنابراین اینکه ما روایت ۶۰ سال را بخواهیم اختصاص بدهیم به قرشیه این بسیار مستبعد است، اصلاً جمع عرفی نیست. حالا روایت ۶۰ سال را عام شما تلقی بکنید، مطلق تلقی بکنید، هر چی می‌خواهید تلقی بکنید اختصاص دادن روایت ۶۰ سال به مرئة قرشیه‌ای که در یک حالت نادری ممکن است تا ۶۰ سال خون دیدنش ادامه پیدا کرده باشد و بگوییم این فقط می‌خواهد حکم آن صورت خاص خاص را بیان کند فی نهایة البعد هست. بنابراین این راه‌حلی که به طور متعارف بیان شده این اصلاً درست نیست. در بعضی از کلمات به این مطلب اشاره شده، الآن یادم رفته در کجا دیدم. بعضی‌ها می‌گویند که این تخصیص اکثر پیش می‌آید ولی در مقام جمع بهتر از طرح است. اصلاً اینجور نیست. چیزی که تخصیص اکثر پیش بیاید در مقام جمع هم بهتر از طرح نیست. نه این روایتی که تخصیص این جمع عرفی ندارد و این باید این روایت را متعارض گرفت.

شاگرد: چون زن قرشیه هم ۵۰، ۶۰ سال نمی‌بیند که دلیل نمی‌شود به هر حال یک ملاکی شارع می‌خواهد قرار بدهد یا نه؟ شما ملاکتان ۶۰ سال است. حالا اینکه اکثر زن‌های ولو قرشی هم ۵۵ سالگی خون نمی‌بینند چجوری شارع این تعهد را می‌دهد. این مقداری که می‌گوییم یک چیزی نیست که.

استاد: چه ارتباطی به عرض من دارد؟ شما می‌گویید شارع باید یک وجهی تعیین کرده باشد. ما با این وجه نمی‌توانیم تعیین کنیم که شارع یک سنی برای غیر قرشیه ۵۰ را تعیین کرده، برای قرشیه ۶۰ را تعیین کرده. این وجه برای این تفصیل درست نیست. حالا چه کار می‌کنیم باشد. هنوز بحث تمام نشده. خیلی بحث داریم.

شاگرد: مکان صدور روایت یک وقت در مکه است، یک وقت مدینه است، بنی هاشم است.

استاد: نه اینجا، یک نکات دیگری در این بحث هست.

این اشکال عام انقلاب نسبت هست. یک اشکال خاصی هم این روایت دارد که آن را فردای درسی عرض می‌کنم. اشکال عام شاهد جمع هست که در ما نحن فیه هم می‌آید. یک اشکال خاصی اینجا وجود دارد که این اشکال، اشکال خصوص مقام است، چه شاهد جمع بخواهیم تعبیر کنیم چه انقلاب نسبت بخواهیم تعبیر بکنیم هر چی باشد.

و صلی الله علیه سیدنا محمد و آل محمد

[پایان]

1. اینجا حسین دارد، این حسین غلط است،‌حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب [↑](#footnote-ref-1)